

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ

الْمُرْسَلِينَ

وختامِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ

وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق عليه السلام به «عنوان بصرى»

مى فرمايند:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ

يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ.

علم با فراگیری مطالب حاصل نمى شود، بلکه



علم عبارت است از انکشاف واقع و نوری که خداوند در قلب کسی که هدایتش را اراده کند، قرار می‌دهد.

در جلسه سابق گذشت که علم بر دو قسم

است:

## علم حصولی

### خطاپذیری علم حصولی

قسم اول علم حصولی؛ که با خواندن، شنیدن و

ارتباط انسان با معلوم خارجی به وسیله یکی از حواس

پنج‌گانه حاصل می‌شود و در آن اختلاف و شبهه وجود

دارد. مثلاً اکنون همه شما صدای مرا با يك صوت و يك

لفظ و يك کیفیت استماع

نمی‌کنید؛ چون کافی است در یک لحظه برای شنونده غفلتی پیدا شود و مطلب را آن‌طور که باید و شاید نشنود، یا قوه شنوایی او اختلال داشته باشد و نتواند آنچه را متکلم ادا می‌کند، به‌طور صحیح بشنود.

## حکایت نگارشی اشتباه از فرمایشات علامه

### طهرانی

روزی بنده در مشهد در مجلسی بودم که مرحوم والد صحبت می‌کردند و یکی از دوستان که در کنار من بود، فرمایشات ایشان را به‌سرعت می‌نوشت. برحسب اتفاق چشمم به نوشته ایشان افتاد و دیدم که مطلبی را اشتباه شنیده و فرمایش مرحوم آقا را طور دیگری نوشته است؛ در همان جا به او تذکر دادم که این برداشت، اشتباه است.

دلیل این مطلب آن است که اولاً قوه شنوایی افراد متفاوت است و ثانیاً شخص در حال نوشتن، نمی‌تواند به یک میزان ذهن و حواس خود را کاملاً به دو مرکز شنیدن و نوشتن بسپارد. از آنجاکه ادراکات و قوای ما محدود است و نمی‌توانیم از آن

تجاوز کنیم، اگر نگوئیم برای عموم مردم غیرممکن است، باید گفت به ندرت کسی پیدا می‌شود که خصوصاً در مسائل علمی در عین اینکه واقعاً و به‌طور صددرصد به گوینده توجه تام دارد، در نوشتن هم کاملاً توجه داشته باشد و دقیقاً آنچه را می‌شنود، بنویسد.

البته این مسئله در محدوده قوا و مدرکات بشری است؛ اما اگر انسان بتواند به واسطه بعضی خصوصیات بر قوای ظاهر و باطن اشراف پیدا کند و آنها را به نحو تام در اختیار بگیرد، خواهد توانست هر قوه‌ای را با توان صددرصد به خدمت خود درآورد. اما با توجه به اینکه این خصوصیت در عده خاصی وجود دارد، به مطالب منقول خصوصاً در صورت اهمیت فراوان آن نمی‌توان اعتماد و وثوق کامل داشت.

## عدم حجیت خبر واحد در مبانی اعتقادی

بنابراین، طبق موازین و مبانی اصولی، خبر واحد نمی‌تواند در اعتقادات و مبانی آن حجیت داشته باشد؛ به خصوص در مواردی که کم و زیاد شدن یک حرف، به‌طور کلی معنی را منقلب می‌کند، عقلاً مستحیل است که انسان به خبر واحد اعتماد کند، هر چند راوی آن بسیار ثقه باشد. البته در احکام جزئی، بآلِیت و لَعَلْ هائی، می‌توان به خبر واحد عمل نمود.<sup>۱</sup>

باری، از آنجا که علم حصولی به واسطه علل و اسباب مادی شدت و ضعف‌پذیر حاصل می‌شود، این اختلافات به وجود می‌آیند.

## تأثیر قوای آدمی بر باطن، زمینه‌ساز خطا پذیری

### خواب و مکاشفه

این مسئله در مورد مدرکات باطنی ما نیز به همین دلیل صدق می‌کند؛ زیرا قوای خیال، عقل، احساس،

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون دایره حجیت خبر واحد، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۹۵ (تعلیقه)؛ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۲۴۸؛ عنوان بصری، ج ۱، ص ۱۷۸.

غضب و شهوت آدمی می‌توانند در قضایای باطنی انسان تأثیراتی به‌وجود آورند که بر آن اساس ما صوری را در خواب و مکاشفه با مراتب مختلف آن احساس می‌کنیم.

**اعتماد بر خواب و مکاشفه، از خطرناک‌ترین**

**مهالک سلوک**

بنابراین، به‌همان علت که احتمال وجود خطا در معلومات حصولی قابلیت اعتماد و وثاقت را از انسان سلب می‌کند، مدرکات حصولی نیز که به‌صورت صور یا ادراک معنی برای انسان حاصل می‌شود ممکن است دستخوش نوسان و اختلال گردد؛ لذا اعتماد بر منامات و مکاشفات، یکی از خطرناک‌ترین مهالکی است که

سالک راه خدا را تهدید می کند.

از آنجا که قابلیت تشخیص صحت و سقم

صَوْرَ حاصله برای انسان به میزان حساسیت

تأثرپذیری نفس از علل و اسباب تأثیرگذار مرتبط

است، دیگر برای سالک چه جای اعتمادی باقی

می ماند که به واقعیت داشتن یا خلاف بودن صورتی

که می بیند حکم دهد؟! لذا جمیع بزرگان از قبل

اسلام تا کنون، افراد را از ترتیب اثر دادن و عمل کردن

به مدرکات ذهنی در همه مراتب آن بر حذر داشته اند.

براین اساس، خداوند متعال برای هر انسانی

علاوه بر عقل متصل که به واسطه آن، راه احسن را

در محدوده ظرفیت و سعه وجودی خود پیدا می کند

عقل منفصل را نیز به عنوان رسول، پیامبر، امام و ولی

الهی قرار داده و کلام آنان را حجت نموده است.<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> ان شاء الله راجع به این مسئله به طور مشروح در ذیل عبارات بعدی حدیث شریف عنوان بصری مطالبی خواهد آمد.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۱۶:

« عن هشام بن الحکم، قال: قال لی أبو الحسنِ موسی بنُ جعفرٍ علیه السلام: "»

... یا هشام، إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ؛ فَأَمَّا

الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ... "»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۴۴:

« ای هشام، خداوند برای مردم دو حجت گذارده است: یک حجت ظاهر و

علم حضوری

واقع و نفس الأمر، حقیقت علم حضوری

---

یک حجت باطن؛ حجت ظاهر رسولان و پیغمبران و امامان علیهم السّلام  
هستند، و حجت باطن عقل‌های ایشان است.»

---



قسم دوم علم حضوری؛ که عبارت از خود واقع و نفس‌الامر است و همان‌گونه که در خود واقع اشتباه و خطا معنی ندارد، دیگر به هیچ‌وجه خلاف و اشتباه بودن آن نیز ممکن نیست.

## قابل انکار نبودن علم حضوری به جهت اتحاد

### با واقعیت خارجی

وجود شما در اینجا چه بنده مطلع شوم و چه نشوم واقعیت غیرقابل انکاری است که اگر هزار نفر هم بگویند «شما در این مکان حضور ندارید»، نمی‌توانید وجود خود را انکار کنید؛ علم به واقع نیز با آن وجود خارجی که در اینجا نشسته و وزن معینی دارد اتحاد پیدا می‌کند، و این اطلاع بر وجود، همان علم حضوری است.

البته مشاهده رفقا توسط بنده علم حصولی است و ممکن است به‌عللی نظیر بدون عینک نگاه کردن در اطلاع نسبت به این واقعیت خارجی اشتباه کنم؛ اما این حضور اشخاص، حقیقتی غیرقابل انکار است که اگر علم بنده با آن یکی شود، آن علم نیز همچون خود آن واقعیت خارجی، غیرقابل انکار و

غیرقابل اختلاف خواهد بود.

علم حضوری ممکن است به یکی از دو صورت گذشته باشد که ما فعلاً به بحث از علم خود فرد در خارج می‌پردازیم. من باب مثال علم بنده نسبت به وجود و حیات خود، پدیده‌ای در من به وجود آورده است که با دیدن مار و عقرب متعارض با آن، فرار می‌کنم، درحالی که در صورت خواب و بیهوشی و غفلت از خود، این عکس العمل را نشان نمی‌دادم؛ این همان علم حضوری و عین واقعیتی است که دیگر اشتباه بر نمی‌دارد.

در این مثال چون علم با آن معلوم و عینیت خارجی اتحاد پیدا کرده است، دیگر خطا وجود ندارد؛ زیرا وقتی که هیچ دوئیت و بینونیتی بین مدرکات انسان و آن واقعیت خارجی وجود نداشته باشد، علم آن حقیقت مُدرکه با آن واقعیت خارجی

صد در صد تطبیق می کند.<sup>۱</sup>

معنای شعر «من کی ام لیلی و لیلی کیست من»

من کی ام، لیلی و لیلی کیست، من ما یکی روحیم

اندر دو بدن<sup>۲</sup>

علم حضوری به معشوق، از جمله آثار مراتب

شدید محبت

مجنون در اینجا از این واقعیت حکایت می کند

که ممکن است انسان از نقطه نظر عشق و محبت

به حدی جلو پیش روی کند که دیگر دو وجود در

مقابل هم را مشاهده نکند و فقط یک وجود ببیند.

علم انسان به علومی که در ذهن دارد نیز از

این قبیل است. این شعری را که بنده فی البداهه از

حفظ خواندم، حقیقت و صورت علمی آن را الان در

وجود خود احساس می کنم؛ این علم دیگر خطاپذیر

نیست. گرچه ممکن است در حفظ اشتباه کرده

باشم، اما در علم به وجود این شعر در ذهن بنده دیگر

---

<sup>۱</sup> اما در دیگر موارد احتمال خطا وجود دارد که در جلسات آتی به چگونگی بروز خطا پرداخته خواهد شد.

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۴۷۲.

خطایی وجود ندارد؛ زیرا آن را از نوشته‌ای نقل نکرده‌ام، بلکه حقیقت و واقعیتی در درون بنده است که مطرح نموده‌ام.

**علم حضوری یعنی اتحاد نفس انسان با یک**

**پدیده و حقیقت خارجی**

به عبارت دیگر هر شخص حتی بدون تأمل،

غرائزی مانند غضب، شهوت، تفکر و احساس را در

وجود خود می‌یابد. حال اگر شخصی بتواند دیگری

را نیز

به همین نحو در وجود خود بیابد، این علم او علم حضوری خواهد بود که عبارت است از اتحاد نفس انسان با یک پدیده و حقیقت خارجی.

## ادراک حالات لیلی توسط مجنون با علم

### حضوری

اینکه مجنون می گوید: «ما یکی روحیم اندر دو بدن» دروغ نیست؛ زیرا وقتی به خود مراجعه می کند لیلی را در مقابل خود نمی بیند، بلکه او را در قلب و سرّ خود می یابد و دیگر در این طرف و آن طرف به دنبال لیلی نمی گردد.

در این علم حضوری خطا راه ندارد؛ لذا مجنون به خود نگاه می کند و از تمام حالات و سکنتات لیلی خبر می دهد که الآن از خواب برخاسته است، راه می رود، غذا می خورد و نماز می خواند.

## اخبار غیبی رسول خدا از حال لشگر اسلام در

### جریان جنگ موته با علم حضوری

جنگ موته بین مسلمین و طایفه ای از نصاری انجام گرفت و جعفر طیار، عبدالله رواحه و عدّه زیادی از اصحاب درجه یک پیغمبر، در این جنگ به

شهادت رسیدند که مزار آنها در اردن قرار دارد.  
گرچه پیغمبر در مدینه بودند و لشکر اسلام در مرز  
می جنگید، اما حضرت تمام جریانات را یک‌به‌یک  
برای اصحاب تعریف کردند. جابر نقل می‌کند:

در آن روزی که جنگ (موتّه) بین مسلمین و  
مشرکین درگرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله  
وسلم نماز صبح را با ما خواندند؛ سپس از منبر بالا  
رفتند و فرمودند: «برادرانتان برای جنگ با مشرکین  
روبرو شدند.» و پس از آن حملات طرفین بر یکدیگر را  
برای ما بازگو می‌کردند، تا اینکه فرمودند: «زید کشته  
شد و پرچم بر زمین افتاد.» بعد فرمودند:  
«جعفر بن ابی طالب آن را برداشت و با آن، قدم به میدان  
جنگ گذاشت.» سپس فرمودند: «دستش

قطع شد و پرچم را به دستِ دیگر گرفت.» بعد از آن فرمودند: «دستِ دیگرش نیز قطع شد و پرچم را به سینه گرفت.» سپس فرمودند: «جعفر کشته شد و پرچم افتاد و پس از آن عبدالله بن رواحه آن را به دست گرفت و از مشرکین فلان تعداد کشته شدند و از مسلمین فلانی و فلانی...» تا اینکه تمام افرادی که از مسلمین کشته شده بودند را نام بردند. سپس فرمودند: «عبدالله بن رواحه شهید شد و خالد بن ولید عَلم را برداشت و مسلمین دست از جنگ کشیدند و بازگشتند.»<sup>۱</sup>

آیا در این جریان خداوند فیلم و آلبوم عکسی را برای رسول خدا به نمایش درآورده است و آن حضرت خبر می‌دهد؟! آیا ممکن است پیغمبر در اشتباه واقع شود؟! قطعاً این طور نیست؛ بلکه وقتی رسول خدا این مطالب را می‌فرمود خود در جنگ شرکت داشت و تمام صحنه جنگ، لشکر نصاری، لشکر مسلمین، عبدالله رواحه، جعفر طیار و

---

<sup>۱</sup> الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۶۶.

زیدبن حارثه را در موقع خطابه و نقل کلام، در نفس خود مشاهده می‌کرد و برای مردم شرح می‌داد. این علم حضوری است که دیگر در آن اشتباهی وجود ندارد.

## علم حضوری، مبنای عملکرد حضرت خضر

### در حکایت قرآن

در اینجا برای وضوح بیشتر مطلب، به بیان جوانب مهمی از داستان ملاقات بسیار عجیب حضرت موسی و خضر و سپس به بیان علت اختلافات آنها خواهیم پرداخت.

در یک طرف، حضرت موسی پیغمبر اولوالعزم و مرد میدان با آن ید بیضا و عصا و معجزات دیگر است؛ کسی که کتاب و شریعت بر او نازل شده و فرعون را با آن کبکبه‌اش در دریای نیل غرقه کرده است؛ در طرف دیگر حضرت خضر است که



کارهای غیرعادی و نامتعارفی انجام می‌دهد که هرکس در وهله اول آنها را خلاف شرع و حرام می‌داند. سوراخ کردن کشتی و بریدن سر یک کودک، ضرر رساندن و از بین بردن جان و مال مردم است؛ ولی اگر تمام مردم هم اعتراض کنند، او کار خود را می‌کند و کارهایی از او به راحتی سر می‌زند که اگر نگوئیم ادراکش برای ما محال است، حداقل به سهولت حاصل نمی‌گردد.

### سیره حضرت خضر در انجام امور غیرعادی

تصور نشود که حضرت خضر فقط در مقابل حضرت موسی عملی انجام داد که آن حضرت نتوانست تحمل کند؛ بلکه این کلام حضرت خضر که فرمود: **(إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)**<sup>۱</sup> دلالت بر استمرار استقبالی دارد و معنایش آن است که رویه من این طور است و ممکن است فردا طفل شیرخواری را نیز سر ببرم، و تو هیچ گاه قدرت و قابلیت همراه شدن با من را نخواهی داشت.

---

<sup>۱</sup> سوره کهف (۱۸) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۴۱:  
«تو ابداً قدرت و توان شکیبایی همراهی با من را نداری.»

محکوم بودن افعال حضرت خضر به حکم

مراتب نازله عقل

هر عاقلی با هر مکتب و دیدنی به حسب حکم

ظاهرِ عقل، از بین بردن مال مردم، از نعمت حیات

بی بهره کردن طفل دهساله‌ای که تکلیف ندارد و

تعمیر آن دیوارِ

در شرف خراب شدن را مردود می‌داند.<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>  
و جالب آنکه خداوند این مطالب را در قرآن  
به صورت سربسته بیان می‌کند و می‌فرماید: **(إِنَّكَ لَنْ  
تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا)**؛ «ای موسی، تو نمی‌توانی با من  
باشی و کارهای مرا تحمل کنی.»

کار خضر، زدن و خراب کردن، یا انجام  
اصلاحاتی است که در نظر دیگران بیهوده جلوه  
می‌کند. کار خضر از این سنخ است و لذا نمی‌تواند  
با موسی کنار بیاید و ممکن است بگوید: «ای موسی،  
تو به کتاب و شریعتی که آورده‌ای پرداز و ما هم کار  
خود را انجام می‌دهیم.» گرچه موسی که مأمور است  
به نزد خضر برود، دیگر نمی‌تواند چنین بگوید. زیرا  
نمی‌توانند با یکدیگر کنار بیایند. ولی موسی  
نمی‌تواند به خضر چنین بگوید، زیرا خداوند به او

---

<sup>۱</sup> البته تصور نشود که عقل به بطلان عمل انبیاء حکم کرده است؛ بلکه منظور  
این است که چون عقل ما کامل نیست، در همان محدوده فکری خود این  
عمل را محکوم می‌کند، ولی اگر از آن محدوده به مرتبه بالاتری برسد، کار  
انبیاء را تأیید می‌نماید.\*

إن شاء الله درباره چگونگی تغییر محدوده و مرتبه عقل در آینده توضیحاتی  
خواهد آمد.

<sup>۲</sup> إن شاء الله درباره چگونگی تغییر محدوده و مرتبه عقل در آینده توضیحاتی  
خواهد آمد.

فرموده است به نزد خضر برو.

**داستان کشتن طفل، خراب نمودن کشتی و**

**عمران دیوار، سه سمبل از تصرفات حضرت**

**خضر**

این سه عملکرد را خداوند به عنوان نمونه و سمبل کارهای حضرت خضری که به مقام عبودیت رسیده بود،<sup>۱</sup> بیان می کند، که دو مصداق اتلاف نفوس و خراب کردن اموال، منفی است و درست کردن بی فایده یک دیوار، امری اثباتی می باشد. لعل

اینکه فردا طلاق بدهد و در مقابل، دو نفر را به هم برساند، یکی را به چاه بیندازد و کسی را از آن نجات دهد و یا علاوه بر تعمیر دیوار به حفر قنات و درختکاری و آباد کردن باغ آنها امر نماید.

**وحدت مبنایی عملکرد حضرت خضر با**

**ملائکه در علم حضوری**

در اینجا برای روشن شدن مبنای عمل حضرت خضر مقدمتاً به بیان مطالبی پیرامون تقدیر و مشیت

---

<sup>۱</sup> (فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا)؛ \* «عبدی از بندگان ما را پیدا کردند.»

(\* سوره کهف (۱۸) آیه ۶۵.

الهی در سلسله علل و اسباب می پردازیم.

## مراتب نزول مشیت الهی از عالم لوح محفوظ

### به عالم مُلک به واسطه ملائکه

شکی نیست که مبانی اعتقادی ما حکم می کند هرچه در این عالم اتفاق می افتد باید از فیلترهایی عبور کند تا بتواند در این عالم، واقعه و پدیده‌ای به وجود آید. مثلاً وقوع یک زلزله اول باید در عالم تقدیر و لوح محفوظ ثبت شود، سپس به لوح محو و اثبات بیاید، و در آنجا ملائکه مقرب دست به دست به ملائکه بعدی بدهند تا اینکه ملائکه **(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)**<sup>۱</sup> زلزله‌ای ایجاد کنند و شهری را زیر زمین ببرند. زلزله و صاعقه، احیاء و اماته، به واسطه ملائکه مقرب است که هر کدام در مراتب خود مأمور اجرای مشیت الهی و نزول آن مشیت از عالم تقدیر و لوح محفوظ به عالم مُلک و شهادت هستند. بنابراین، در اینکه جریان تمام اتفاقات و پدیده‌ها در عالم به واسطه ملائکه‌ای است که اموری را کم‌وزیاد و

---

<sup>۱</sup>سوره نازعات (۷۹) آیه ۵.

تدبیر و تنظیم می‌کنند، شکی وجود ندارد.

علم حضوری عزرائیل به زمان و کیفیت مرگ

انسان

# حکایتی پیرامون تغییرناپذیری زمان و مکان

## مرگ انسان (ت)

براین اساس جناب عزرائیل و اسرافیل تحت امر خود ملائکه‌ای دارند که اماته و احیاء می‌کنند؛ لذا اگر کسی به عزرائیل ایراد بگیرد، او در جواب می‌گوید: من عبدی از بندگان خدا هستم که مأمورم جان افراد را بگیرم؛ وقتی صورت اسامی افرادی را می‌بینم که موقع مرگشان رسیده است، روح یکی را با اشکال تنفسی در اتاق عمل جراحی، و دیگری را با تصادف در اثر سروصدای یک کودک، قبض می‌نمایم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> در این زمینه قضیه ذیل صرف نظر از صحت سندی از جهت تمثیلی بسیار مناسب است. نقل شده است که:

روزی یکی از پیغمبران به تاجری که با کشتی مسافرت می‌کرد خبر داد که تو در دریا خواهی مُرد! تاجر با خود گفت: «حال که چنین است اموال خود را به دست غلامان و شرکایم می‌سپارم و در خانه می‌نشینم.» بعد از گذشت مدتی حوصله‌اش سررفت و با خود گفت: «هرچه بوده دیگر گذشته است؛ اکنون سوار بَلَمی - که حدوداً دویست مسافر دارد - می‌شوم و به سلامت به مقصد می‌رسم، زیرا خداوند آنها را به خاطر من غرق نمی‌کند!»

او همین کار را کرد ولی وقتی به وسط دریا رسید، دریا طوفانی شد؛ عرضه داشت: «خدایا! حال که قرار است من غرق شوم، این بیچاره‌ها چه گناهی کرده‌اند؟!» پاسخ شنید: «آنها نیز مانند تو هستند؛ ما همه شما را که اجلتان رسیده در اینجا جمع کرده‌ایم.»

علی‌ای‌حال، تقدیر از عوالم بالا نزول می‌کند و ملائکه میلیون‌ها کم‌وزیاد و

# حکایتی در افعال غیراختیاری انسان در حالت

## خواب (ت)

---

اصلاح انجام می دهند تا لیوانی از روی زمین برداشته شود، شخصی بمیرد یا زنده شود، فردی علم پیدا کند و دیگری قدرت کسب نماید. تمام این قوا دست به دست و در مجموعه ای موازی و مساوی، بدون غلبه بر دیگری پیش می روند تا بتوانند جریانی را به وجود آورند. بنابراین تمام این مرگ و میرها و اتفاقات در عالم به واسطه ملائکه است.

---



حال سؤال این است که چرا از نظر عقل ما، کشتن یک طفل ده‌ساله محلّ اشکال است، اما اگر همین طفل ده‌ساله توسط ملکی در حالت خواب از پشت‌بام پایین بیفتد، ایرادی ندارد؟! چه اشکالی دارد خداوند در انجام امور خارجی کار ملائکه را به بشری تفویض کند؟! چرا اگر سنگی از آسمان به کشتی می‌خورد و آن را می‌شکست و غرض که همان معیوب شدن کشتی و عدم نظر پادشاه است

---

<sup>۱</sup> بسیاری از افراد در خواب صحبت می‌کنند، راه می‌روند و کاری انجام می‌دهند. بنده شخصی - که به رحمت خدا رفته است - را می‌شناسم که از خواب بلند می‌شد، کت و شلوار می‌پوشید، در خانه را باز می‌کرد، بیرون می‌رفت و بعد از نیم‌ساعت برمی‌گشت و می‌خواست؛ فردا صبح هرچه از او می‌پرسیدند، می‌گفت: «نمی‌دانم» و این کار همیشگی او بود!

روزی بنده در خدمت مرحوم والد سوره «تکواثر» را به طفلی یاد می‌دادم. همان شب ناگهان از خواب بیدار شد و این سوره را از اول تا آخر خواند و بعد خوابید. مرحوم آقا فرمودند: «هیچ چیز نگو تا بخوابد!»

روزی والده برای بنده این قضیه را نقل می‌کردند:

یکی از اقوام ما که در کرمانشاه هستند در خواب راه می‌رفت. فردی از اهل علم - که ایشان هم به رحمت خدا رفته است - در حال خواندن نماز شب می‌بیند که این شخص از خواب برخاست و از پله‌ها پایین آمد؛ وقتی به صحن حیاط رسید، ناخواسته دستانش را بالا بُرد و در این موقع یک طفل شیرخوار از پشت‌بام روی دست او افتاد. او یک‌مرتبه به خود آمد، و نوزاد هم از فاصله یک متری روی زمین افتاد و شروع به گریه کرد.

این واقعه تصادفی و اتفاقی نیست! همین نوزادی که خدا او را به این وضع و کیفیت نجات داد، پای او در سن بیست و چهارسالگی از یک پله سُر خورد و افتاد و از دنیا رفت! اینها مسائل عادی و روزمره است که همه ما کم‌وبیش از امثال آن اطلاع داریم.

حاصل می‌شد، دیگر اعتراضی نمی‌کردیم و می‌گفتیم: «کار خدا بوده است که این سنگ کشتی را شکست و پادشاه آن را غصب نکرد»؛ اما وقتی همین کار صحیح را حضرت خضر انجام می‌دهد آن را اشتباه می‌دانیم؟!!

**محوریت مبنای عمل حضرت خضر و ملائکه**

**بر اجرای اراده و مشیت الهی**

نکته نهفته در آیه (وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي)<sup>۱</sup> آن

است که همان‌طور که جبرائیل و عزرائیل کاری را از نزد خود انجام نمی‌دهند، من نیز از پیش خود این عمل را مرتکب نگشته‌ام.

**توغل در احساسات و ظواهر، علت عدم**

**پذیرش افعال حضرت خضر**

اگر ما از مفسد رشد آن کودک اطلاع داشتیم که مثلاً با اختراع و اکتشافی بشر را از بین می‌برد، یا باعث فساد و جهنمی شدن پدر و مادرش می‌شود، و از طرف دیگر می‌دانستیم که خداوند به‌جای او فرزند دیگری به آنها می‌دهد، آیا قدردان عزرائیل نبودیم؟! پس چرا در صورتی که خضر این کار را انجام می‌دهد موضع پیدا می‌کنیم و عقل ما او را محکوم می‌کند؟! علت آن است که ما هنوز در مظهر گیر کرده‌ایم و در عالم احساسات و ظواهر گرفتاریم؛ لذا اگر مسئله‌ای از ناحیه غیب بیاید قبول می‌کنیم

---

<sup>۱</sup> سوره کهف (۱۸) آیه ۸۲. معادشناسی، ج ۹، ص ۲۹۶:

« من این کارها را از نزد خود به‌جا نیاوردم (و حَقّاً از روی امر خدا انجام دادم). »

ولی اگر همین مسئله را یک فرد ظاهری دنیوی انجام دهد ناراحت می‌شویم، درحالی‌که اصل ظهور در همه جا یکی است و تفاوتی ندارد.

## علم حضوری عزرائیل در قبض ارواح

در اینجا خضر در همان موقعیتی است که عزرائیل در آن موقعیت در این دنیا کار انجام می‌دهد؛ همان‌طور که عزرائیل و ملائکه مقربِ زبردست او اماته و ازهاق روح افراد را در وجود خود می‌بینند، خضر نیز کشتن این فرزندان را در وجود خود می‌یابد.

همان‌طور که وقتی انسان بخواهد مطلبی را که دو هفته پیش حفظ کرده به‌خاطر بیاورد باید در ذهن خود کنکاش کند تا آن را به‌یاد آورد، عزرائیل نیز وقتی در وجود خود می‌یابد که باید امروز به‌سراغ شخصی برود، لازم نیست به عالم پایین بیاید و او را پیدا کند و جانش را بگیرد، بلکه در همان موقعیت، در وجود خود دستکاری می‌کند و مقدمات کار را فراهم می‌نماید. فرض کنید در وجود خود می‌بیند که زید باید با تصادف از این دنیا برود؛ لذا راننده‌ای را سوار بر ماشین می‌کند و حرکت می‌دهد و از طرف دیگر زید را برای خرید نان و میوه از خانه بیرون می‌کشد؛ همین‌که او می‌خواهد از خیابان بگذرد، صدایی می‌شنود و تا سرش را برمی‌گرداند، تصادف می‌کند.

## استغناى حضرت خضر از ملك الموت در

### اجرای مشیت الهی

ملائکه مقرب به این کیفیت در عالم شهادت و سایر عوالم، تقدیر و مشیت الهی را اجرا می‌کنند. حضرت خضر علی نبینا وآله وعلیه السّلام به این

علم حضوری رسیده است و موقعی که این کار را انجام می‌دهد، گویا عزرائیل این کار را انجام می‌دهد. بنابراین، به جای اینکه بگوییم: **(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)**<sup>۱</sup> یا **(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ)**<sup>۲</sup>، می‌توانیم بگوییم: «خِضْرُ يَتَوَفَّاكُم عِنْدَ الْمَوْتِ؛ خضر جان شما را می‌گیرد!» در اینجا خضر وسیله‌ای برای عزرائیل نشده است، بلکه خود رأساً وسیله‌ای از آن وسایل است و هرکدام از آنها به انجام کار خود مشغول‌اند.

بنابراین، حضرت که خضر مظهر تقدیر الهی در عالم شهادت می‌باشد گناهی مرتکب نشده است؛ خداوند او را این‌طور آفریده و تربیت کرده و این حال را در او ایجاد نموده و مظهر نزول مشیت خود قرار داده است. جناب موسی! اگر تو ایراد داری، چرا از عزرائیل که تمام افراد داخل نیل را با دست خود دستخوش نیستی و بوار کرد، انتقاد نمی‌کنی؟!

<sup>۱</sup> سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۵۷:

«خداست که جان‌ها را می‌گیرد در وقت مرگ آنها.»

<sup>۲</sup> سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۲۰۱:

«بگو (ای پیغمبر) که شما را می‌میراند و جان شما را می‌گیرد آن فرشته مرگی که بر شما گماشته شده است.»

## انکشاف مظاهر تجلی باطنی حق برای حضرت

### موسی، سبب ملاقات او با حضرت خضر

البته به بیانی دقیق‌تر، در جریان رود نیل، موسی خود آن کار را انجام داده است ولی خبر و آگاهی ندارد؛ لذا در اینجا خدا او را به نزد خضر می‌آورد تا متوجه حقیقت مطلب شود که ممکن است غیر از آنچه تو ادراک می‌کنی حقایق دیگری هم باشد؛ فعل ما فقط از یک طریق تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه طرق مختلفی دارد؛ بیا و مرتبه علم حضوری را نیز ببین و فقط به خود و وضعیت خود نگاه مکن!

### شرح علم حضوری خضر در آثار حافظ و

مولانا

علی‌کلّ حال، علم حضوری خضری از اشتباه محفوظ است. حافظ در اشعار خود بسیار به این مسئله می‌پردازد؛ مثلاً می‌فرماید:

\*\*\* قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن \*\*\*

ظلمات است، بترس از خطر گمراهی<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> دیوان حافظ، غزل ۴۸۸.

\*\*\* و نیز شعرای دیگر نیز راجع به این مسئله

مطالبی دارند؛ مولانا راجع به جریان



طوفان نوح و حضرت خضر مطالب بسیار

عالی و راقی دارد.<sup>۱</sup>

## تنوع کیفیت نزول تقدیر الهی از عالم امر

باری، کیفیت نزول تقدیر الهی در عالم بسیار  
مختلف است و تمام افرادی که در عالم هستند در  
این مجرا قرار دارند که این خود بحث دیگری است.

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۰:

آن پسر را کش خَضر بُرید حلق      سرّ آن را در نیابد عامِ خلق

آنکه از حق یابد او وحی و خطاب      هر چه فرماید بود عین صواب

آنکه جان بخشد اگر بُکشد رواست نایبست و دست او دست خداست

همچو اسماعیل پیشش سر بنه      شاد و خندان پیش تیغش جان بده

تا بماند جانّت خندان تا ابد      همچو جانِ پاکِ احمد با احد

عاشقان جام فرح آنکه کشند      که به دست خویش خوبانشان کشند

شاه آن خون از پی شهوت نکرد      تو رها کن بدگمانی و نبرد

تو گمانی کردی که کرد آلودگی      در صفا غش کی هلد پالودگی

بگذر از ظن خطای بد گمان      إنّ بعض الظنّ اثمّ آخر بخوان

گر نبودش کار از الهام اله      او سگی بودی دراننده نه شاه

پاک بود از شهوت و حرص و هوا      نیک کرد او لیک نیک بدنما

گر خَضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خَضر هست

وهم موسی با همه نور و هنر      شد از آن محجوب، تو بی پر مپر

آن گل سرخ است تو خونش مخوان مست عقل است او تو مجنونش مدان



# ضرورت علم حضوری خضری برای استاد

## طریق

علی‌ای حال، از آنچه گذشت متوجه می‌شویم که برای دستگیری و هدایت طریق، انسان فقط و فقط به راهی اطمینان و اعتماد صددرصد دارد که راهبر و دستگیر، به علم حضوری خضری رسیده باشد که دیگر در آن اشتباهی نیست.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی، ص ۷۸:

چون گرفتی پیر، هین تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو  
صبر کن بر کار خضر ای بی‌نفاق تا نگوید خضر: «رو! (هذا فراق)»

گرچه کشتی بشکند تو دم مزن گر چه طفلی را  
کشد تو مو مکن

دست او را حق چو دست خویش خواند تا (یدُ  
اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) براند

دست حق میراندش زنده‌ش کند زنده چه بُود؟!  
جان پاینده‌ش کند!

یار باید راه را تنها مرواز سرِ خود اندرین صحرا  
مرو

هر که تنها نادر این ره را بُریده‌م به عون و همت

امیدواریم که با اراده خداوند متعال این  
حقایق در ما جنبه حضوری پیدا کند! ما را با حقایق  
و معارفی که به واسطه ائمه علیهم السّلام گسترش پیدا  
کرده همنشین نیکو قرار دهد! سرّ و سویدای ما را با  
آنچه از بزرگان نقل شده است آشنا گرداند! و الّا  
صرف خواندن و بیان مطالب نمی تواند به نحو کافی  
و عالی برای ما مفید باشد.

امیدواریم که خداوند متعال همیشه دست ما  
را بگیرد! قلب ما را در همان مرتبه از شهود و یقین  
قرار دهد که اولیای خود را در آن مرتبه قرار داد و  
موفق گردانید.

---

مردان رسید

دست پیر از غایبان کوتاه نیست دست او جز

قبضه الله نیست

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ